

درس سیصد و پنجاه و پنجم: صوت ۳۷۶

بحث در دوران امر بین متباینین (5)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد برای تنجّز علم اجمالی سه دلیل را ذکر کردند ظاهراً صحبت دلیل اول و دلیل دوم را بیان کردیم که مرحوم شیخ فرموده بودند که در اطراف علم اجمالی، نفس دلیل حجیت ادله براءت تعارض دارد و نمی تواند تمامیت در تنجیز داشته باشد.

یا به تنافی و تعارض صدر و ذیل که در ادله استصحاب ذکر کردند و فرمودند که «**لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ، وَ إِنَّمَا تَنْقُضُهُ بَيَقِينَ آخِرٍ**» این یقین آخر عبارت از همان علم اجمالی است که با جریان استصحاب منافات دارد چون اگر در یک موردی استصحاب جاری بشود، در دوران امر بین حرمت که در مورد طهارت و نجاست بین شیئین یا إنائین هست خب مقتضای ادله استصحاب اجرای طهارت در هر دو اثناء است، قبل از طرو علم اجمالی به نجاست أحد الإنائین ولی یقین علم اجمالی که به نجاست أحدهما تعلق گرفته است، این یقین مانع از جریان استصحاب طهارت در هر کدام از إنائین است. یا به تعارض بین منطوق و مفهوم که در ادله حجب ذکر کردند - «**مَا حَجَبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ**» - که این تعارض ایجاب می کند که در علم اجمالی علم موجود است اما به نحو علیت تامه موجود نیست. ممکن است بگوییم که به نحو اقتضاء است و نفس اقتضاء برای عدم اجرای اصول عملی در اطراف علم اجمالی کفایت می کند. و یا به تعارض بین غایت و مغیّا است که در ادله حلّ و طهارت بیان کردند که «**كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ**» این مطلبی بود که مرحوم شیخ ذکر کردند.^۱

البته جواب هایی از این مسئله داده شد و عرض شد که ادله براءت منافاتی با جریان علم اجمالی ندارند و **لولا المخالفة القطعية** بر اجرای ادله اصول در اطراف علم اجمالی، ما دلیلی بر احتمال بر منع نداریم.

اما صحبت در مخالفت احتمالیه است که حالا در مخالفت احتمالیه چه باید کرد و عرض شد این بحث مخالفت احتمالیه را ما پس از ذکر ادله قوم محوّل می کنیم و در آنجا به این مسئله می پردازیم که اگر این جریان اصول در بعضی از اطراف بود، نه در کل اطراف که مخالفت قطعی با واقع در اینجا باشد، آیا باز ادله براءت در اینجا شامل می شود یا اینکه شامل نمی شود. این دلیل دوم برای وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی بود که مرحوم شیخ بر این اساس در رسائل بر این نکته خیلی پافشاری داشتند و اصرار می کردند.^۲

درقبال دلیل دوم و وجه ثانی از وجوه ثلاثه بر وجوه احتیاط فرموده اند که درقبال اینکه اصلاً

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الوضوء، باب ۴۴، ص ۴۷۳، ح ۱.

۲. التوحید، ج ۱، باب ۶۴- التعریف و البیان و الحجة و الهدایة، ص ۴۱۳.

به طور کلی اجراء ادله هیچ گونه تعارض و منافاتی با علم اجمالی ندارد زیرا هر کدام از جری ادله و جریان ادله برائت در هر کدام از اطراف این **بحیالها و باستقلالها** مد نظر قرار می گیرد.

فرض کنید وقتی که ما استصحاب طهارت را می خواهیم نسبت به این إناء انجام بدهیم اصلاً به آن إناء دیگر کاری نداریم، در استصحاب این نیست که شرط جریان استصحاب این باشد که در قبال این مورد و موضوع مستصحب ما امر دیگری وجود داشته باشد که محتمل النجاسه باشد یا نباشد، در جریان استصحاب یک هم چنین مسئله ای نیست. إنائی در مقابل ما هست و شک در نجاست او داریم بر اساس علم اجمالی، نفس استصحاب نسبت به این در اینجا معارضه ای ندارد.

بله! مطلبی که در اینجا هست و می تواند به عنوان تنافی در جریان استصحاب در موردین یا در اطراف مطرح بشود، بحث تزامم است یعنی اگر چنانچه استصحاب در هر کدام از اطراف علم اجمالی یا ادله برائت در هر کدام از اطراف علم اجمالی جریان پیدا کند بحث تزامم پیش می آید، زیرا جریان استصحاب در این مورد خاص با جریان استصحاب در مورد دیگر تعارض می کند، نه اینکه در اصل جریان استصحاب **مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ** در اینجا خللی وجود داشته باشد. وقتی که استصحاب را شما در اینجا جاری می کنید، نسبت به جری استصحاب در إناء مستقل و **فِي طَرَفٍ مِنْ أَطْرَافِ عِلْمِ الْإِجْمَالِي**، در اینجا خلل و تعارض و منافاتی نیست. استصحاب می آید می گوید که **«لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ، وَ إِنَّمَا تَنْقُضُهُ بَيَقِينَ آخِرٍ»** یا **«كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»**، یا **«مَا حَجَبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ»** یا هر چه، این ادله برائت می آید نسبت به این مورد خاص جدای از این مورد، چه ارتباطی دارند؟! به طناب که وصل نیستند که این به او وصل باشد! این یک موردی است آن هم یک مورد خاصی است حالا اتفاقاً بر حسب اتفاق علم ما **بِأَحَدِهِمَا** تعلق گرفته است این چه ارتباطی به همدیگر دارد؟! این برای خودش یک کاسه است، آن هم برای خودش یک کاسه دیگر است! حالا علم من آمده است بین این دو تا را وصل کرده است؟! وصل که در اینجا نیست علم من تعلق گرفته است! این دو تا از همدیگر جدا هستند.

عدم تعلق و ربط بین اطراف در جری ادله

بنابراین در جری ادله، ایجاد تعلق و ربط بین اطراف نیست بلکه در جریان ادله ارتباط نفس ادله با موضوع خارجی است **بحیاله و باستقلاله**، بسیار خب الآن شما فرض کنید که ادله را در این جاری می کنید، ادله چیست؟! در هر مورد شک، **فِي كُلِّ مَوْضِعٍ يَشْكُ فِي طَهَارَتِهِ وَ نَجَاسَتِهِ وَ يَحْكُمُ بِالطَّهَارَةِ مَا لَمْ يُعْلَمْ الْخِلَافُ**، این یکی از این مورد هست که هم استصحاب جاری می شود هم ادله حجب جاری می شود هم ادله طهارت جاری می شود. در تمام این موارد این موضوع خارجی **باستقلاله** می تواند مورد برای ادله برائت باشد. الآن هم در اینجا این مورد هست. از این مورد که فارغ شدیم سراغ یکی دیگر می رویم، به نفس همین که

می‌خواهیم نسبت به این مورد اجرای ادله برائت بکنیم این در اینجا مخالفت قطعی لازم می‌آید، یعنی **فی لحظه الإجراء الأصول على طرف آخر** این مسئله هست که این در اینجا با آن مسئله علم اجمالی منافات پیدا می‌کند، چون علم به نجاست أحدهما تعلق گرفته است. نتیجه استصحابین چیست؟! **طهارة كليهما! و هذا ينافي العلم!** علم می‌گوید که **أحدهما نجس**، استصحاب می‌گوید که **كليهما طاهر!** علم می‌گوید که **أحدهما محرم!** ادله طهارت و ادله حلّ می‌گویند که **كليهما محلل!** خب اینها باهم تعارض دارند.

پس بحث در جریان مخالفت قطعی اصلاً در اینجا مطرح نیست، بحث در عدم تمامیت اصول در ورودش بر اطراف نیست، همان‌طوری که شیخ در وجه ثانی گفتند که نفس خود ادله برائت، تامّ در دلالت نیست حالا چه برسد به اینکه دلالت در اینجا وارد می‌شود یا نمی‌شود. نفس تعارض بین صدر و ذیل موجب خروج ادله استصحاب از جری بر موارد و بر موضوعات اطراف علم اجمالی است. نه، صحبت این نیست، ما از تمامیت اجراء ادله فراغ شده‌ایم، ادله برائت تام الدلالة در اطراف است. **إنّما الكلام** در اینکه در اجراء ادله برائت در اطراف، پس از اجراء، مشکل پیدا می‌شود و مشکل نتیجه و ماحصل جریان ادله برائت با آن علم اجمالی است، این اشکال پیدا می‌شود و الاّ نسبت به خود یکی از اینها به تنهایی اشکال پیدا نمی‌شود. وقتی که ماحصل و نتیجه ادله برائت تنافی با علم بود بحث در بحث تراحم می‌رود. وقتی که در بحث تراحم برود نظیر ادله **أكرم العلماء** می‌شود یا **أنفذ كلّ غريقٍ** می‌شود **إعمل كل عمل خيرٍ** می‌شود «**إذا أمرتكم بشئٍ فأتوا منه ما استطعتم**» می‌شود که فرض کنید در اکرام عالم اگر دو عالم بود و ما قدرت بر اکرام کلیهما نداشتیم، اکرام **أحدهما** واجب است اگر دو **غريق في البحر** بود و ما قدرت بر انقاذ كليهما نداریم خب انقاذ أحدهما واجب است، خب این بحث، بحث تراحم است. اگر دو عمل بود؛ عمل صالح و عمل واجب بود و ما قدرت بر اتیان به هر دو نداشتیم، فرض کنید **إمّا زيارة بيت الله و إمّا زيارة الحسين عليه السلام** خب **أحدهما** واجب است. این بحث، بحث تراحم است، چون خیلی‌ها از علماء سابق فتوا داده‌اند بر اینکه هر اربعة سنوات، یک زیارت سید الشهداء واجب است.^۱ حالا در مورد مکه هم همین‌طور است و خیلی‌ها فتوا داده‌اند که برای شخص مستطیع هر چهار سال یک مرتبه زیارت بیت الله واجب است.^۲ ظاهراً در روایات هم داریم «**لَوْ تَرَكَ النَّاسُ الْحَجَّ لَمَا نَوْظَرُوا الْعَذَابَ ...**» یک هم چنین چیزی در روایات هست^۳ آن‌وقت از این روایات بعضی‌ها استفاده و جوب

^۱ . تفسیر کنز الدقائق، ج ۹، ص ۱۴۶.

^۲ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کامل الزیارات، الباب الثالث و الأربعون: إن زیارة الحسين عليه السلام فرض و عهد لازم له و لجميع الأئمة صلوات الله عليهم على كل مؤمن و مؤمنة، ص ۱۲۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۴، باب ۳۷ - باب تأکّد استحباب زیارة الحسين بن عليّ عليهما السلام و وجوبها کفاية، ص ۴۰۹.

^۳ . وسائل الشیعة، ج ۱۱، کتاب الحج، أبواب وجوب الحجّ و شرائطه، باب ۴۹ - باب تأکّد استحباب عود المومنین إلى الحجّ

کرده‌اند.^۱

تلمیذ: عملاً امکان ندارد.

استاد: عملاً شاید ولی فتواً امکان دارد! لابد به‌خاطر همین است که امسال عربستان گفته است که هر شخصی هر پنج سال می‌تواند بیاید، به‌خاطر ازدحام و اینها ممنوع کرده‌اند! به این روایت حالا یک سال اضافه کرده‌اند و هر چهار سال یک‌دفعه را کرده‌اند پنج سال!

واقعاً امسال شلوغ بود، خیلی ازدحام عجیبی بود یعنی به‌نحوی ازدحام بود که مشخص بود دیگر آن اراضی قابل کنترل نیست یعنی سعه این جمعیت و این ازدحام را ندارد. اصلاً در مشعر جا نبود، این‌قدر جمعیت زیاد بود! یا مثلاً مشکل، مشکل منا است؛ در منا جای محدود، جمرات محدود و مکان محدود و آن‌وقت فرصت خیلی کم و قلیل است. در این مورد چه باید کرد؟

پس بحث، بحث تراحم است لذا در اینجا وقتی که در جری اصول عملیه بر **کلا الموردين** یا بر کل موارد اشکال پیش می‌آید بنابراین در جری آن بر یک مورد یا بر دو مورد یا بر سه مورد دیگر اشکالی نیست. فرض کنید که اگر شبهه، شبهه بین الاثنین باشد، بین الاثنین باشد، خب جری اصول عملیه در إناء واحد از باب تراحم می‌شود، اشکال ندارد و منافات با علم اجمالی هم در اینجا پیدا نمی‌کند. یا اگر فرض کنید که شبهه، شبهه محصوره بین الأطراف باشد؛ بین خمسة إناء یا بین خمسة اغنام باشد. یکی از اغنام در اینجا فرض کنید که [موطئه است] اربعة اغنام اشکال ندارد مثلاً ثلاثه و امثال ذلک اشکال ندارد. درست شد؟ این از این نقطه نظر می‌شود مسئله را از باب تراحم بگیریم.

تلمیذ: ...

استاد: مرحوم شیخ در اینجا جواب می‌دهند که مسئله از باب تراحم نیست بلکه مسئله از باب تعارض است.^۲ فرض کنید در مورد روایتی که متعارضین هستند ما نمی‌توانیم بگوییم که بحث تراحم است. عمل به هر دو روایت هست اما از باب اینکه نمی‌شود ... نه! بحث در مقام جعل و تشریع می‌رود یعنی در مقام جعل و تشریع اصلاً نمی‌دانیم این روایت مجعول است یا آن روایت مجعول است! نمی‌شود که هر دو اینها مجعول باشند و ما در مقام عمل نتوانیم [انجام بدهیم] که بحث همان‌طور که ایشان گفته‌اند بحث تکوینی باشد، در مقام تشریع بالأخره خداوند یا صلاة جمعه را واجب کرده است یا صلاة ظهر را واجب کرده است هر دو را که

فی کُلِّ خَمْسِ سَنِينَ بَلْ أَرْبَعِ سَنِينَ وَ كَرَاهَةِ تَرْكِهِ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ، ص ۱۳۸.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱، کتاب الحج، أبوابُ وجوب الحجِّ و شرائطه، باب ۴ - بابُ عَدَمِ جَوَازِ تَعْطِيلِ الْكَعْبَةِ عَنِ الْحَجِّ، ص ۲۰.

۲. فرائد الأصول، ج ۲، ص ۲۰۰.

واجب نکرده است! در مقام جعل بالأخره یا این غناء محرّم است یا محلّل است! در مقام جعل بالأخره تنباک حرام است یا تنباک حرام نیست! این بحث، اصلاً بحث تشریعی است، وقتی بحث به مقام جعل برود دیگر بحث تزامم نیست، بحث در باب تعارض می‌رود که **أحدهما فی الواقع هو المجعول و هو المشرّع و من حیث لا تصل أیدینا إلى الواقع و إلى الشرع** در اینجا به واسطه تعارض بین دو روایت از حیث طریقت به واقع، بین خود روایت و خود ادله وقتی که منافات باشد هر دو تساقط می‌کنند و وقتی تساقط کردند آن وقت در آنجا بحث می‌رود به سمت اینکه **إمّا خذ بأحدهما** یا اینکه بحث اختیار است؛ اختیار شرعی یا اختیار عقلی است؛ اختیار شرعی این است که اختیار در چیزها باشد، اختیار عقلی این است که اختیار، اختیار موقت باشد.

بیان فرق عجز از امثال با عجز از تعلق تکلیف بأحدهما

بنابراین وقتی که ما در علم اجمالی علم به نجاست أحد الإنائین داریم. این نجاست أحد الإنائین در مقام جعل و در مقام تشریع مانع است از اینکه ما طهارت را إمّا بر این إناء حمل کنیم یا بر آن إناء حمل کنیم چون **أحدهما فی الواقع هو محرّم، أحدهما فی الواقع هو نجس**، اما در غریقین، حکم وجوب **یکلیهما فی الواقع** تعلق گرفته است؛ **أنقذ هذا الغریق و أنقذ هذا الغریق** اما چون مکلف در مقام امثال عاجز از امثال **یکلا الواجبین** است لذا در اینجا اتیان **بأحد الواجبین** را می‌کند چون عاجز است. در باب تزامم حکم روی هر دو رفته است اما این نمی‌تواند انجام بدهد. **إمّا وجوب زیارة بیت الله و إمّا وجوب زیارة الحسین!** فرض کنید یا مداوا و پرستاری این مریض و یا وجوب پرستاری آن مریض؛ مادرش مریض هست که در تهران است و باید به تهران برود پرستاری بکند، پدرش در همدان است و هر دو هم مریض هستند و می‌خواهند عمل کنند! حالا یا این باید همدان برود بابا را مداوا کند یا باید تهران بیاید، او نمی‌تواند در دو جا باشد! در اینجا وجوب به هر دو تعلق گرفته است و اگر می‌توانست هر دو را باهم در یک جا بیاورد و این کار را بکند می‌کرد ولی چون نمی‌تواند و آنها نمی‌آیند و هیچ کدام از مقامشان تنازل نمی‌کنند، خب این باید در اینجا قرعه بیندازد! این عجز از امثال است، عجز از امثال با عجز از تعلق تکلیف بأحدهما در مقام جعل و در مقام تشریع فرق می‌کند.

بناءً علی هذا در دوران امر بین إنائین و نجاست أحد الإنائین حکم حرمت به هر دو تعلق گرفته است و نمی‌توانیم بگوییم که بأحدهما [تعلق گرفته است]، حرمت شرب هذا الاناء أو حرمت شرب هذا الاناء، به کدام یک از این دو تا تعلق گرفته است؟ نمی‌دانیم، این در مقام أحدهما نجس است. وقتی که أحدهما نجس شد چون منطبق بر واحد معین نیست بنابراین بحث اجراء اصل و حکم به طهارت منافات دارد با حکم به طهارتی که در این مورد می‌شود کرد. اگر اصل بر أحدهما جاری بشود، به نفس الوقت این قابلیت و استعداد برای اجراء بر مورد دیگر را هم دارد.

به نفس الوقت نه بعد از این . یعنی اصل می آید **فی لحظة واحدة** به دو مورد اجراء می شود، اجرای اصل بر این **إناء و يحكم بالطهارة**، اجرای اصل به این **إناء فيحكم بالطهارة! آن وقت این اجراء اصل در آن إناء، و من حيث إنه لا راجح بين جريان الأصل في أحدهما فينتقى** ... دیگر اصل در اینجا جاری نمی شود. نمی دانیم اصل را در اینجا جاری کنیم یا نه؟! اگر در اینجا جاری کنیم ترجیح بلا مرجح است و اگر در هر دو جاری کنیم مخالفت با آن جعل و تشریع پیدا می شود. این مقام، مقام تساقط می شود. پس قدرت و قابلیت و استعداد جريان اصول عملیه از مانحن فیه ساقط می شود. وقتی که ساقط شد ادله احتیاط می آید می گیرد.

اللهم صل على محمد و آل محمد